اختیار خبیث؛ نقدی بر دیدگاه مولوی در بارهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام ـ احمد احمدی
فصلنامه تخصّصی مطالعات قرآن و حدیث **سفینه**
سال سیزدهم، شماره ۴۹ «ویژه حضرت ابوطالب علیه‌السلام»، زمستان ۱۳۹۴، ص۶۰ ـ ۸۵

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

اختیار خبیث؛ نقدی بر دیدگاه مولوی در بارهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام

احمد احمدی *

چکیده: این مقاله به بررسی دیدگاه رایج اهل تسنن در مورد ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام و تأثیر آن بر کتب صوفیه می‌پردازد، و بطور خاصّ بر مثنوی مولوی تأکید می‌کند. دیدگاه مولوی در این مورد و دیدگاه‌های مختلف شارحان مثنوی در این مقاله بررسی شده و بطور تطبیقی، از یک سوی با کلمات خاندان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و از سوی دیگر با سیاست‌های دولت‌های بنی‌امیه و بنی‌عباس تحلیل شده است.

کلیدواژه‌ها: ایمان ابوطالب – نقد دیدگاه صوفیه؛ مولوی – نقد و بررسی دیدگاه‌ها؛ ایمان ابوطالب – نقد دیدگاه اهل تسنن؛ مقامات ابوطالب – تحلیل تاریخی.

---

*. استادیار دانشکدهٔ ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

مقدمه

ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام حقیقتی است روشن. کلمات خاندان پیامبر – که فرزندان و نوادگان معصوم ابوطالب بودند – بر این حقیقت گواه است. در این زمینه، دانشوران بزرگ شیعه و سنّی، ضمن آثار مختلف خود در زمینه‌های تفسیر، حدیث و تاریخ سخن گفته و به طور ویژه کتابها و رساله‌هایی نگاشته‌اند.[۱] ولی این حقیقت، به دلیل سیاست بازی‌های بعضی از حاکمان گاهی مورد نزاع قرار گرفته است. این نزاع به دوران فرهنگ‌سازی امویان پس از شهادت مولای اهل یقین حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوه و السّلام، باز می‌گردد و ریشه در دسیسه‌های سلطنت اموی در ستیز با بنی‌هاشم و به ویژه آل ابی‌طالب علیهم‌السلام دارد.

بی‌گمان پیشینهٔ پرفساد و تباهی تیرهٔ بنی‌امیه در ستیز با اسلام و پیام‌آور آن صلی‌الله‌علیه‌وآله و سابقه نیک و پر برکت بنی‌هاشم به ویژه طالبیان، در یاری این دین مبین، یکی از عوامل مهم ایجاد و اشاعه افسانه تکفیر بوده است.

دیدگاه صوفیه در بحث ایمان ابوطالب

پایبندیِ عموم صوفیه به بنیانهای فکری مکتب خلافت، که در آثار صوفیان کما بیش نمودار است، این رویکرد را به برخی از کتابهای صوفیان کشانده است. از جمله ابن عربی ـ بنیانگذار عرفان نظری ـ در آثار مشهور خویش چنین دیدگاهی را باور داشته و بدان تصریح کرده است. (ر.ک. ***فصوص الحکم***، للشیخ محیی الدین بن عربی، و التعلیقات علیه بقلم ابوالعلاء عفیفی، فصّ لوطیّه، ص۱۳۰. البته وی در کتاب تفسیر خویش نیز، ذیل آیه ۱۱۳ توبه و ۵۶ قصص، همین دیدگاه را عرضه می‌کند – ر.ک. ***تفسیر ابن عربی***، اعداد سمیر مصطفی رباب ۲۷۳/۱ و ۱۲۴/۲. هم چنین در ***مجموعه الرسال ابن عربی*** (المجموعه الثانیه، ص ۴۳۸ تا ۴۴۵) و نیز در ***الفتوحات المکیّه*** تحقیق ابراهیم مدکور و عثمان یحیی، ۴۷۷/۷ و ۴۷۸)

---

۱. آقای ناصرالدین انصاری قمی در مقاله «کتابشناسی حضرت ابوطالب علیه‌السلام» مندرج در «آینهٔ پژوهش» سال چهارم، شماره ۲۱، ص ۸۹ تا ۹۶، یکصد و ده کتاب دربارهٔ زندگی و ایمان آن حضرت معرفی کرده است.

در برخی متون نظم و نثر فارسی و به ویژه در میراث ادبی صوفیه نیز می‌توان این موضع‌گیری کلامی را به عیان دید، که به نظر می‌رسد از دیدگاه کلامی بزرگان صوفیه یعنی تفکر اشعری اثر پذیرفته باشد، از جمله در ***کشف المحجوب***، کشف الحجاب الاوّل فی معرفه الله تعالی، در اثبات جریان تقدیر بر هستی و وابستگی ایمان کسان به اراده و عنایت حق تعالی، می‌نویسد (همان، تصحیح عابدی ص۳۹۴ بند آخر): «و از مخلوقات کس را قدرت آن نیست که کسی را به خدای رساند. مستدل‌تر از ابوطالب عاقل‌تر نباشد و دلیل از محمّد بزرگ‌تر نه. چون جریان حکم ابوطالب بر شقاوت بود، دلالت محمّدﷺ وی را سود نداشت.»

البته مصحّح فاضل در پاسخی محققانه در بخش تعلیقات (همان، ۸۴۴ شماره ۱۷/۳۹۴) با ابراز شگفتی از این دیدگاه به ردّ عالمانه آن پرداخته است.

نیز در ***مرصاد العباد***، در دو موضع به تصریح، این دیدگاه عامه را ابراز داشته و بر آن پای می‌فشرد. (همان، تصحیح دکتر امین ریاحی، ص ۲۲۷ و ۲۹۰)

در کتاب اخیر نیز مصحّح فاضل علاوه بر توضیحات نسبتا مفصلی در ردّ این دیدگاه در بخش تعلیقات (صص ۶۴۷ و ۶۴۸ و ۷۰۷)، در مقدمه این تصحیح چنین می‌نگارد (همان، ص۲۸ مقدمه): «نخستین نکته‌ای که خواننده آثار نجم‌الدین در می‌یابد، تعصب شدید او در مذهب اهل سنت و جماعت و پرهیز و تبرّی او از اهل بدعت است.... از این همه گذشته، اقوی دلیل آلودگی او به تعصب، نقل حدیث ضعیف و مجعول «إنّ اباطالب لفی ضحضاح من النّار» است و این اگر چه عقیده اکثر اهل سنت است، ولی منصفان آن طایفه متعرض ذکر آن نمی‌شوند.»

بنابر نوشته استاد امین ریاحی، این دیدگاه در متون دیگری از نظم و نثر نیز دیده می‌شود، از جمله کشف الاسرار، تفسیر بصائر، شرح تعرف، ... (همان، صص ۶۴۸ و ۷۰۷). نیز به نوشته استاد عابدی، در کشف الاسرار ۳۲۸/۳، ۴۹۷/۵، ۵۰۹/۹ و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

در سیرت رسول الله ۲۲۵، ۲۳۴، ۲۳۷ و ... همین دیدگاه عامه مورد تأکید است. (همو، کشف المحجوب، ص ۸۴۴)

همین رویکرد نسبت به ایمان ابوطالب را در دو کتاب نظامی می‌توان یافت. در *مخزن الاسرار* گوید:

«در حرم دین به حمایت گریز تا رهی از کشمکش رستخیز
ز آتش دوزخ که چنان غالب است بوی نبی شحنهٔ بوطالب است»

(زنجانی، برات، ابیات ۱۳۲۸ و ۱۳۲۹)

و در *شرفنامه* گوید:

«گه آری خلیلی ز بتخانه‌ای کنی آشنایی ز بیگانه‌ای
گهی با چنان گوهر خانه خیز چو بوطالبی را کنی سنگ ریز».

جامی نیز در *سلسله الذهب*، اورنگ یکم (ص ۱۵۱)، (شرفنامه، ابیات ۴۱ و۴۲) چنین می‌سراید:

نسبت جان و دل چو باشد سست نسبت آب و گل چه سود درست
بود بوطالب آن تهی ز طلب مر نبی را عم و علی را اب
خویش نزدیک بود با ایشان نسبت دین نیافت با خویشان
هیچ سودی نداشت آن نَسَبَش شد مقر در سقر چو بولهبش

رویکرد مولوی به این مسئله

مولوی در شش دفتر مثنوی، در باب مبحث بسیار مهم کلامی جبر و اختیار سخن رانده است، با شمارشی نسبتاً دقیق بالغ بر ۶۵ بار. مفصّل‌ترین موضع این بحث در مثنوی، دفتر پنجم بیت ۲۹۶۴ تا ۳۲۵۱ از نسخه قونیه است و یکی از کوتاه‌ترین موارد این بحث، بیت ۱۹۴ تا ۲۰۰ از دفتر ششم. در جایگاه اخیر، مولوی بر آن است که تسلیم به جذب حق، بی‌لطف ماسبق ممکن نیست و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

دو شاخهٔ اختیار مانع اجتناب‌ناپذیر این تسلیم است، آنگاه حضرت ابوطالب علیه‌السلام را به عنوان مثال عینی این حکم، نمونه می‌آورد و حکم به کفر ایشان می‌کند. پیش از اشاره به بیت‌های مولوی، تذکر این نکته بجا می‌نماید که در جنب این تکفیر، عدم اشارهٔ مولوی در مثنوی به ابوسفیان ـ در هیچ کجای این منظومهٔ ۲۶ هزار بیتی ـ و نبود هیچ‌گونه طعنی در خصوص وی ـ با وجود آن همه سوابق پر خباثت و تباهی – چندان نامعمول و غیر عادی به نظر می‌رسد که حتّی برخی صاحب نظران شیفته مولوی و مثنوی را نیز به تعجب و حیرت واداشته است. (سرّنی ۱ / ۴۳۲ و ۴۵۶؛ بحر در کوزه شماره ۴۰)

نیز اشاره می‌شود که در این پژوهش، نگارنده در پی آن است که اسناد و مدارک قرآنی، روایی و تاریخی را در خصوص ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام بررسی کند، و نقد و بررسی این دیدگاه را در منظومه نامبردار صوفیه به حضور فرهیختگانی که ربودهٔ کیش شخصیت‌ها نیستند، پیشکش دارد.

عنوان این بخش از ابیات دفتر ششم ـ که تعدادی از آنها در باره حضرت ابوطالب علیه‌السلام است ـ چنین است: «نکوهیدن ناموسهای پوسیده را که مانع ذوق ایمان و دلیل ضعف صدق‌اند و راهزن صد هزار ابله چنان که...»

ابیات مورد نظر از این بخش را مرور می‌کنیم:

خود یکی بوطالب آن عم رسول — می‌نمودش شنعهٔ عربان مهول
که چه گویندم عرب کز طفل خود — او بگردانید دیدن معتمد
گفتش ای عم یک شهادت تو بگو — تا کنم با حق خصومت بهر تو
گفت لیکن فاش گردد از سماع — کل سر جاوز الاثنین شاع
من بمانم در زبان این عرب — پیش ایشان خوار گردم زین سبب
لیک گر بودیش لطف ما سبق — کی بدی این بد دلی با جذب حق

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

الغیاث ای تو غیاث المستغیث زین دو شاخهٔ اختیارات خبیث

شایان توجه آن که استاد فروزانفر در دو کتاب ممتّع خویش با موضوع «احادیث مثنوی» و «مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی» هیچ‌گونه اشاره‌ای به موضوع ابیات مزبور نکرده است. (فروزانفر، بدیع الزمان، احادیث و قصص مثنوی، تنظیم مجدد از حسین داودی، ص ۵۱۹-۵۲۳)

البته باید خاطر نشان کنیم که مولوی در داستان دیگری (قصه یاری خواستن حلیمه از بنان در دفتر چهارم بیت۹۱۴-۱۰۳۹) به ایمان حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام پدر حضرت ابوطالب علیه‌السلام تصریح کرده است.

نیز باید گفت که مولوی علی الظاهر تنها در یک موضع دیگر از مثنوی، از والد گرامی حضرت امیر، حضرت ابوطالب علیهم‌السلام، به وصف و نه به نام، یاد می‌کند و به گونه‌ای دیگر.

در دفتر اول، حکایت پیامبر و رکابدار حضرت امیر علیهما‌السلام، در توصیف مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام و ظاهراً از زبان خود حضرتش می‌گوید (دفتر اول، بیت ۳۹۴۳):

«پیش من این تن ندارد قیمتی بی تن خویشم، فتی، ابن الفتی»

در این بیت، حضرت، خود را جوانمرد و فرزند جوانمرد می‌نامد که بار معنایی آن بسیار قابل اعتناست. البته شاید ضرورت قافیه وی را به چنین تعبیری واداشته است چرا که با عقیده وی ـ که در ابیات پیش گفته بدان تصریح کرده است ـ تعارض دارد. نیز احتمال می‌رود که معنایی عام ـ و نه قرآنی ـ از واژهٔ «فتی» اراده کرده باشد.

به هر حال، در زمینهٔ ابیات "خود یکی بوطالب آن عم رسول" کتب مرتبط و شروحی که نگارنده در این زمینه دیده است، از یک نظر به دو قسم قابل تقسیم است:

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

الف) موافقان دیدگاه مولوی که به اشاره یا به شرح، این دیدگاه را شرح کرده‌اند. این شارحان عبارتند از: ۱- ***انقروی*** (جزو اول از دفتر ششم، ص ۸۲ تا ۸۴) ۲- **نیکلسون** (دفتر ترجمه شرح مثنوی، دفتر ششم، ذیل بیت ۱۹۹ و ترجمه انگلیسی، پانوشت ذیل ابیات مزبور) ۳- ***ابراهیم الدسوقی.*** (در ترجمه عربی مثنوی، المجلد السادس، ذیل ابیات یاد شده در ص ۴۶ و ص ۴۲۹)

ب) مخالفان دیدگاه مثنوی که به تصریح، موضع مولوی را رد کرده یا به توجیه آن پرداخته‌اند. این شارحان عبارتند از:

۱- ***دکتر سید جعفر شهیدی*** (شرح مثنوی ج ۱۰ ص ۲۸-۳۱) ۲- ***عبدالباقی گولپینارلی*** (نثر و شرح مثنوی ج ۳ ص ۴۹۳-۴۹۶ ترجمه فارسی) ۳- ***استاد محمد تقی جعفری*** (تفسیر و نقد و تحلیل شرح مثنوی، قسمت اول از دفتر ششم، ص ۱۳۱، ۱۳۶) ۴- ***کریم زمانی*** (شرح جامع مثنوی، ج ۶ ص ۷۵ -۷۸) ۵- ***دکتر زرین کوب*** (سرّنی ج ۱ ص ۴۵۵-۴۵۷).

زرین‌کوب می‌نویسد: «... و از رسم تعزیت روز عاشورا در نزد شیعه حلب با تعریض یاد می‌کند، در سراسر مثنوی هیچ نشانی از آشنایی درست با عقاید و مقالات قوم مشهود نیست... چنان که در باب ایمان ابوطالب علیه‌السلام بر خلاف قول شیعه و با آن که در بین اهل سنت هم در نفی آن توافق نیست در عدم ایمان وی تأکید دارد...» (سرّنی، همان)

نیز می‌نویسد:

چیزی از این اغماض و تسامح را که مولانا در باب گذشتهٔ عکرمه و ابوسفیان دارد، در مورد گذشتهٔ عباس بن عبدالمطلب نیز نشان می‌دهد، اما در مورد ابوطالب عم بزرگ و حامی و مربی و مدافع رسول که در باب وی حدیث هم هست که: «مانالت مَنی قریشُ شیئاً اکرهه حتی مات ابوطالب» و در هر حال، قول در ایمان وی، کمتر از قول خلاف آن قابل اعتماد نیست مولانا این اندازه تسامح و

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

اغماض را مرعی نمی‌دارد، و بر وفق آنچه در بعضی روایات عامه آمده است، وی را از نیل به ایمان بی‌بهره نشان می‌دهد...» (سرّنی، همان)

ایمان ابوطالب در آینهٔ قرآن و حدیث

در میان عامه، تقریباً همه مفسران معروف به این موضوع پرداخته و ذیل سه آیه در این زمینه سخن گفته‌اند: انعام ۲۶، توبه ۱۱۳، قصص ۵۶.

تفاسیری از عامه که نگارنده موفق به مطالعه و بررسی آنها در این خصوص گردیده است، به ترتیب زمان عبارتند از: مقاتل بن سلیمان (م ۱۵۰)، ابن جریر طبری (م ۳۱۰)، ثعلبی نیشابوری (م ۴۲۷)، جارالله زمخشری (م ۵۳۸)، فخر رازی (م ۶۰۶)، ابوعبدالله قرطبی (م ۶۷۱)، ناصر الدین بیضاوی شافعی (م ۶۸۵)، ابن کثیر دمشقی (م ۷۷۴)، جلالین، یعنی: جلال‌الدین محلّی (م ۸۶۴) و جلال‌الدین سیوطی (م ۹۱۱)، آلوسی بغدادی (م ۱۲۷۰)

بعلاوه به دو تفسیر صوفیانه پیش از مولوی رجوع شده است: ابوعبدالرحمان سُلَمی(م ۴۱۲) و رشیدالدین میبدی (زنده در ۵۲۰)

البته در تفاسیر یاد شده تعدادی از مفسّران، قول مشهور را مورد خدشه قرار داده و نشانی از انصاف عرضه کرده‌اند که مجال ارائه آن در این وجیزه نیست.

در حوزه سنت و حدیث نیز در ***صحیح بخاری*** (ج ۲، صص ۱۶۵ و ۱۶۶، باب قصه ابی طالب) و در ***صحیح مسلم*** (ج ۱، صص ۱۳۴ و ۱۳۵) حدیث "ضحضاح" را می‌توان دید، که صحت آن در سطور آینده بررسی خواهد شد.

با بررسی تاریخی روشن می‌شود که عوامل متعدّدی در ایجاد و دامن زدن به موضوع تکفیر، اثرگذار بوده که از جمله آنها می‌توان به عوامل زیر اشاره کرد:

وضعیت خاص "قبیله" و نظام قبیلگی در جزیره العرب، پیشینه و روابط بنی‌هاشم و بنی امیّه، ورود اسرائیلیّات به فرهنگ اسلامی، جعل و تحریف در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

سیره نگاری، تعصّبات خاص فرقه‌ای، و جعل و تحریف در سنّت.

نگارنده در طرح پژوهشی خویش تحت همین عنوان «اختیار خبیث»، به تقریب، کلیه منابع موجود را دیده و به تفصیل در خصوص موضوع این گفتار در حد میسور، سعی خویش را عرضه کرده است. در اینجا به سبب محدودیت فضای کلام، خلاصه‌ای از کل مباحث مزبور را می‌آوریم.[1]

سه دسته درباره ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام ابراز نظر کرده‌اند:

۱. شیعیان امامیه و زیدیه و گروهی از معتزله و اهل تسنن که معتقدند ابوطالب به اسلام ایمان آورد؛

۲. عامهٔ اهل سنت که معتقدند حضرت ابوطالب علیه‌السلام اسلام نیاورد و اگر هم در دل چنین عقیده‌ای داشت، به این موضوع اقرار نکرده است، بنابراین نمی‌توان او را مسلمان نامید.

۳. گروه اندکی که بی‌طرفی اختیار کرده و حکم صریحی به اسلام یا کفر ایشان نداده‌اند. شاید مشهورترین فرد این گروه، ابن ابی الحدید معتزلی باشد که البته او خود در ابراز نظری کلی دربارهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام در شرح نهج‌البلاغه می‌نویسد (۱۴۲/۲): «**فانّ من قرء علوم السیر، عرف أنّ الاسلام لولا ابوطالب لم یکن شیئاً مذکوراً**»

اکنون به بررسی نظریات این سه گروه می‌پردازیم:

گروه اول. دیدگاه مخالفان

۱. پیامبر در سال‌های بعثت خود، عمویش حضرت ابوطالب علیه‌السلام را به اسلام دعوت کرد، ولی او از پذیرش این دعوت سر باز زد و در حالی که به

۱. از مقاله ممتع استاد عبدالرحیم قنوات در دانشنامه امام علی علیه‌السلام ۱۲۰/۸ تا ۱۳۹ در این بخش از مقاله بهره گرفته‌ایم.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

برادرزاده‌اش اطمینان داد که او را حمایت خواهد کرد، به او گفت که قادر نیست دین پدر و اجدادش را ترک کند.

۲. پس از گفت‌وگوهای پیامبر با بزرگان قریش در آخرین لحظات عمر حضرت ابوطالب علیه‌السلام، و بعد از رفتن ایشان ـ یا به قولی در حضور برخی از آنان ـ پیامبر وی را به پذیرش اسلام فرا خواند و از او خواست کلمهٔ اخلاص را بگوید تا او را شفاعت کند، اما وی چنین نکرد و گفت که من اکنون در حال مرگم و دوست ندارم قریش یا زنان آنان بگویند که او در حال جزع و بیماری آن را پذیرفت، ولی اگر در حال صحت و سلامتی مرا به اسلام دعوت کرده بودی، از تو می‌پذیرفتم. وی در این هنگام، خود را بر دین پدرانش و به خصوص حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام معرفی کرد. سپس بنی عبدالمطلب را فراخواند و آنان را به حمایت از پیامبر تشویق و توصیّه کرد.

۳. خداوند در قرآن به کفر حضرت ابوطالب علیه‌السلام و ایمان نیاوردن او اشاره کرده است: آیات ۱۱۳ سورهٔ توبه، ۲۶ سورهٔ انعام و ۵۶ سورهٔ قصص، با تفصیل ذیل:

– پیامبر هنگام احتضار حضرت ابوطالب علیه‌السلام، از وی خواست اسلام بیاورد؛ ولی او نپذیرفت. با وجود این، بنی عبدالمطلب را فراخواند و آنان را به حمایت از پیامبر توصیه کرد. در این هنگام پیامبر گفت: او دیگران را نصیحت کرد، ولی خود را از یاد برد و در همین باره این آیه نازل شد: «... **وَهُم يَنهَونَ عنه و يَنأَونَ عنه...**»؛ «(دشمنان را) از او (پیامبر) دور می‌دارند، ولی خود نیز از او دور می‌مانند.» (انعام، آیهٔ ۲۶)

– پیامبر که سخت مشتاق آیمان آوردن حضرت ابوطالب علیه‌السلام بود، او را در بستر احتضار دعوت کرد؛ ولی او نپذیرفت. در این هنگام این آیه نازل شد: «**انک لاتهدی من احببت و لکن الله یهدی من یشاء و هو أعلم بالمهتدین**» «به درستی که تو

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

هدایت نمی‌کنی کسی را که دوست داری هدایت شود؛ لیکن این خداوند است که هر که را بخواهد هدایت می‌کند و او به هدایت شدگان داناتر است.» (قصص، آیهٔ ۵۶)

– وقتی حضرت ابوطالب علیه‌السلام در بستر مرگ اسلام را نپذیرفت، پیامبر بدو گفت، با وجود این، تا وقتی که از جانب خداوند نهی نشده‌ام، برای تو استغفار می‌کنم. پس از مرگ حضرت ابوطالب علیه‌السلام، پیامبر تا مدتی برای او استغفار می‌کرد و سایر مسلمانان نیز این را جواز طلب استغفار برای خویشاوندان مشرک خود تلقی کرده، برای آنان طلب بخشایش می‌کردند. اما این آیه نازل شد: «**ما کان للنبی و الذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین و لوکانوا أولی قربی من بعد ما تبین لهم أنهم أصحاب الجحیم**»؛ «شایسته نیست که پیامبر و مؤمنان برای مشرکان، حتی اگر خویشاوند آنان باشند، بعد از این که برایشان آشکار شد که آنان اهل دوزخند، طلب بخشایش کنند.» (توبه، آیهٔ ۱۱۳)

۴. منکران ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام معتقدند هیچ کس ندیده است که ایشان نماز خوانده باشد و حال آن که وجه تمایز مسلمان و مشرک، نماز بوده است.

۵. احادیثی از قول پیامبر آورده‌اند که در آنها به دوزخی بودن وی، تصریح شده است. مشهورترین آنها حدیثی است که می‌توان آن را «حدیث ضحضاح» نامید. در متون و مآخذ اهل سنت با تفاوت‌هایی در الفاظ و معنا آمده است که از پیامبر خواستند جایگاه حضرت ابوطالب علیه‌السلام را با توجه به حمایت‌هایی که از او کرده، معلوم کند و این که آیا شفاعت پیامبر شامل حال او می‌شود یا خیر. آورده‌اند که پیامبر پاسخ داد که وی در آتش قلیلی (ضحضاح من النّار) است که تا قوزک پایش می‌رسد. با وجود این، از گرمی همین آتش اندک، مغز سرش می‌جوشد و این به دلیل شفاعت او است، وگرنه جای او در پست‌ترین نقطهٔ جهنم می‌بود. در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

حدیثی دیگر نیز پیامبر وی را سنگ ریزه‌ای از سنگ ریزه‌های جهنم معرفی کرده است.

در قرون اخیر، برخی خاورشناسان نیز ظاهراً تحت تأثیر مآخذ اهل سنت، حضرت ابوطالب علیه‌السلام را کافر دانسته‌اند و گفته‌اند که علویان در مخالفت با این موضوع، احادیث مختلفی جعل کرده‌اند. برخی مانند بروکلمان و اسپرنگر به همین دلیل، صحت نسبت آن دسته از اشعار حضرت ابوطالب علیه‌السلام را که بر ایمان و اعتقاد او به اسلام و پیامبر دلالت می‌کند، منکر شده‌اند.

گروه دوم. دیدگاه موافقان:

مهمترین دلایل قائلان به ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام:

الف- **سخنان و اشعار وی**: سخنان ایشان در هنگام خواستگاری حضرت خدیجه علیهاالسلام و مواردی دیگر که پیامبر را «صادق»، «الصادق الامین» و «الصدیق فی العرب» خوانده و به حقانیت خدای او گواهی داده است.

مهمترین سخنان حضرت ابوطالب علیه‌السلام که نشانه ایمان مستحکم اوست، اشعار وی می‌باشد که از روزگاران قدیم، شیعیان برای اثبات وی بدان استناد کرده‌اند. در این اشعار، می‌بینیم که حضرت ابوطالب علیه‌السلام، دین پیامبر را بهترین ادیان دانسته است و او را پیامبر خداوند و شبیه موسی و ذوالنون معرفی می‌کند؛ تهمت ساحری به او را رد کرده، او را صادق و امین خوانده است؛ نام محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را مشتق از نام خداوند (محمود) می‌داند؛ قرآن را «کتابی مُنزَل» معرفی کرده و گفته است که او و فرزندان با افتخارش، پیامبر را تنها نخواهند گذاشت و گاه در این اشعار، خود را به صراحت «بر دین پیامبر» دانسته است و به توحید اقرار کرده است. (ر.ک. الغدیر ۳۳۰/۷-۳۷۴)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

ب – **احادیث:** محدثان و نویسندگان شیعه، احادیث مختلفی در این باره روایت کرده‌اند. یکی از این آثار در این زمینه، کتاب «الغدیر» علامهٔ امینی است که در آن چهل حدیث در اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام از امامان معصوم که نوادگان ابوطالب هستند، آورده است. و روشن است که براساس مَثَل مشهور: «اهل البیت أدری بما فی البیت» (خانگی دارند که اندر خانه چیست). اینک چند حدیث از آن منبع و منابع دیگر نقل می‌شود:

۱. از امام مجتبی علیه‌السلام نقل شده است که کسی خطاب به حضرت امیر علیه‌السلام می‌گوید: تو چنین مقام بلندی در نزد خداوند داری، در حالی که پدرت در آتش دوزخ در عذاب است؟! حضرت امیر علیه‌السلام در جواب وی فرمودند: «مَه فضّ الله فاک، والذی بعث محمّداً بالحق نبیّاً لو شفع أبی فی کل مذنب علی وجه الارض لشفّعه اللّه. أأبی معذب فی النار و ابنه قسیم الجنّة و النار؟ و الذی بعث محمّداً بالحق إنّ نور ابی طالب یوم القیامة لیطفیء انوار الخلائق الّا خمسة انوار: نور محمّد و نور فاطمة و نورالحسن و الحسین و نور ولده من الائمّة. ألا إنّ نوره من نورنا، خلقه اللّه من قبل آدم بالفی عام.» (الغدیر ج۷ ص۳۸۷ حدیث۷)

۲. حدیث ضحضاح را در محضر حضرت باقر علیه‌السلام نقل می‌کنند، حضرت می‌فرمایند: «*کذبوا واللّه انّ ایمان ابی طالب لو وُضِع فی کفة المیزان و ایمان هذا الخلق فی کفة میزان، لرجح ایمان ابی طالب علی ایمانهم.*» (همان، ص ۳۹۰ حدیث ۱۶)

۳. امام‌سجّاد علیه‌السلام وقتی می‌شنوند کسانی حضرت ابوطالب علیه‌السلام را کافر می‌شمارند، می‌فرمایند: «و اعجباً کلَّ العجب! أیطعنون علی أبی‌طالب او علی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله؟ و قد نهی اللّه تعالی أن یقرّ مؤمنة مع کافر فی غیر آیة من القرآن. و لا یشکّ ان فاطمة بنت اسد رضی اللّه تعالی عنها من المؤمنات السابقات، فانّها لم تزل تحت ابی طالب حتی مات ابوطالب رضی اللّه عنه.» (همان، ص ۳۸۹، حدیث ۱۵)

۴. حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: «إنّ مثل أبی‌طالب مثل اصحاب الکهف، أسرّوا الایمان

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

و أظهروا الشرک، فآتاهم اللّه اجرهم مرّتین.» (همان، ص ۳۹۰، حدیث ۱۷)

۵. حضرت صادق علیه‌السلام فرمودند: «إنّ اللّه کان اذا لاکان، فخلق الکان والمکان، و خلق نور الانوار، الذی نوّرت منه الانوار و أجری فیه من نوره الذی نوّرت منه الانوار، و هو النور الذی خلق منه محمّداً و علیّاً، فلم یزالا نورَین اوّلین اذ لا شیء کوّن قبلهما، فلم یزالا به یجریان طاهرین مطهّرین فی الاصلاب الطاهرة، حتی افترقا فی أطهر طاهرین، فی عبداللّه و أبی طالب.» (کافی، کتاب الحجه باب مولد النبی، حدیث ۹)

۶- در زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌خوانیم: «أشهدُ انّکَ طُهرٌ طاهرٌ مطّهرٌ مِن طُهرٍ طاهرٍ مُطَهّرٍ.» (مفاتیح الجنان، زیارت مطلقه امیرالمؤمنین علیه‌السلام، زیارت ششم)

بنابراین، شیعیان اجماع اهل‌بیت علیهم‌السلام را بر ایمان ابوطالب، حجت محکمی می‌دانند؛ زیرا به استناد حدیث ثقلین، اهل بیت علیهم‌السلام یکی از دو ثَقَلی هستند که تمسک به ایشان مایه هدایت و مانع گمراهی است. (ر.ک. الغدیر ج۷ ص ۳۸۵-۴۰۰)

نقد دیدگاه اهل تسنن دربارهٔ سه آیهٔ یاد شده

نویسندگان شیعه در کوشش برای اثبات ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام، علاوه بر ارائهٔ دلایل و شواهد، به نقد نظریات و ادلهٔ اهل سنت در این خصوص نیز پرداخته‌اند. این نقادی‌ها در چند بخش صورت گرفته است:

نقد نظر کسانی که سه آیه از قرآن را دلیل شرک حضرت ابوطالب علیه‌السلام دانسته‌اند.[۱]

یکم. دربارهٔ آیهٔ... **وهم ینهون عنه و ینأون عنه..** (انعام، آیهٔ ۲۶) که بعضی معتقدند ابن عباس آن را دربارهٔ ابوطالب دانسته است. از ابن عباس خلاف این نیز نقل

۱. دانشوران شیعه، از جمله شیخ طوسی در «تبیان»، شیخ طبرسی در «مجمع البیان»، شیخ ابوالفتوح رازی در «روح الجنان»، علامه طباطبائی در «المیزان» ذیل آیات یاد شده، علامه امینی در «الغدیر» (ج ۷ ص ۳۳۰-٤۱۰ و ج ۸ ص ۳-۳۰) شیخ عبدالله الخنیزی در کتاب «ابوطالب مؤمن قریش» (بخصوص از ص ۳۰٦ به بعد) به تفصیل و با اتقان، پاسخهایی به دیدگاه عامه داده و بی پایگی این نظریه را به وضوح نشان داده‌اند. تفصیل همه موارد مزبور را در طرح پژوهشی نگارنده می‌توان مطالعه کرد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

شده است. همچنین به استناد نظر مفسرانِ بسیاری، از جمله برخی از اهل سنت، این آیه در شأن مشرکانی است که مردم را از پیامبر باز می‌داشتند و خود نیز از او دوری می‌کردند، بنابراین حضرت ابوطالب علیه‌السلام نمی‌تواند مصداق این آیه باشد؛ ضمن این که در سلسلهٔ راویان حدیث ناظر به شأن نزول این آیه، برخی افراد را مدلّس، ضعیف و کذاب، و خود حدیث را نیز مرسل دانسته‌اند. افزون بر این، ایشان معتقدند تأمل در آیهٔ پیش گفته در قرآن نشان می‌دهد که این آیه، یکی از سه آیهٔ به هم پیوستهٔ ۲۵ تا ۲۷ سورهٔ انعام است که مخالفان، آن را بدون توجه به آ یهٔ قبل و بعد، معنا و تفسیر کرده‌اند. و چنانچه این آیه در جای خود معنا و تفسیر شود، به هیچ وجه بر حضرت ابوطالب علیه‌السلام صدق نخواهد کرد.

دوم. دربارهٔ آیهٔ «ما کان للنبی و الذین آمنوا أن یستغفروا للمشرکین...» (توبه، آیهٔ ۱۱۳) نیز آورده‌اند که اولاً برای این آیه ده شأن نزول ذکر شده است؛ ثانیاً سورهٔ توبه، مدنی است و جزء آخرین سوره‌هایی است که نازل شده و معقول نیست که بین شأن نزول و نازل شدنِ آیه‌ای، بیش از ده سال فاصلهٔ زمانی باشد. آن چه این ادعا را اثبات می‌کند، این است که حتی در سال سوم هجرت و در جریان جنگ احد، پیامبر برای مشرکان طلب بخشایش کرد. ناگفته نماند که در بین راویان این شأن نزول، افرادی گمنام، کذاب، مجهول، وضّاع، ضعیف، غریب الحدیث، دشمنان سرسخت حضرت امیر علیه‌السلام و خاندانش و نیز برخی طرفداران امویان وجود دارند، و این سلسله سند، پذیرش چنین ادعایی را ناممکن می‌کند. نویسندهٔ کتاب «ابوطالب مؤمن قریش» از قول طبری آورده است که منظور از استغفار در این آیه، نماز خواندن بر جنازهٔ متوفا است؛ در حالی که حضرت ابوطالب علیه‌السلام زمانی در گذشته است (سال دهم بعثت) که هنوز نماز میت وضع نشده بود، تا خداوند پیامبر و مؤمنان را از خواندن این نماز بر جنازهٔ مشرکان نهی کرده باشد.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

سوم. در بارهٔ آیهٔ «انک لاتهدی من أحببت و لکن الله...» (قصص، آیهٔ ۵۶) نیز نویسندگان شیعه به نقد و بررسی پرداخته و گفته‌اند: اولاً چهار شأن نزول دیگر نیز برای این آیه گزارش شده است. ثانیاً حدیث شأن نزول این آیه در بارهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام را نیز، هم از نظر سند و هم از نظر متن ضعیف دانسته‌اند. ثالثاً گفته‌اند که محبت پیامبر نمی‌تواند معارض محبت و دوستی خداوند باشد. بنابراین معنای آیه این می‌شود که اصولاً هدایت به خواست خداوند صورت می‌پذیرد. در این صورت اگر این آیه در شأن ایشان نازل شده باشد، نه تنها در مذمت وی نیست، بلکه از آن جا که خداوند هدایت او را به خود نسبت داده، در ستایش او است.

رابعاً شیخ ابوالفتوح رازی در تفسیر معروف خود، در سدهٔ ششم ذیل آیه یاد شده می‌نویسد: «... اگر تسلیم کنیم که مراد به «من احببت» ابوطالب است، در این لفظ، اثبات محبت رسول باشد ابوطالب علیه‌السلام را، و به اتفاق نشاید که رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله، کافری مُصرّ بر کفر را دوست دارد؛ چو او را و ما را فرموده‌اند که از کافر تبرّا کنیم و با ایشان معادات کنیم.»

بنابراین نویسندگان شیعه نزول هیچ یک از آیات را در بارهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام نپذیرفته و با ادلهٔ عقلی و نقلی، به رد نظر کسانی پرداخته‌اند که ایشان را مصداق این سه آیه دانسته‌اند. (بررسی تفصیل ر.ک. الغدیر ج ۸ ص۳ – ۲۲)

پاسخ به احادیثی که بر کفر حضرت ابوطالب علیه‌السلام دلیل گرفته‌اند

یکم. مشهورترین حدیث در این گروه، حدیث ضحضاح است. راوی اصلی این حدیث که به ده طریق و با تفاوت‌هایی روایت شده، مُغیره بن شعبه است که دشمنی او با بنی‌هاشم و به خصوص با حضرت امیر علیه‌السلام، مشهور است. اخبار فسق او نیز عیان و آشکار است. دیگر راویان این حدیث را نیز بررسی کرده و در

میان آنان افرادی مجهول، طرفدار امویان، مدلّس، جاعل، ضعیف، کذاب، فاقد حافظه و نزدیک به دیوانگی یافته و معرفی کرده‌اند. متن این حدیث را نیز به تفصیل بر رسیده و در نهایت آن را جعلی و نادرست دانسته‌اند. (ر.ک. الغدیر ج ۸ ص۲۳-۲۷)

دوم. در این خصوص که حضرت ابوطالب علیه‌السلام خود را بر دین حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام دانسته است، آورده‌اند که حضرت عبدالمطلب خداوند یگانه را می‌پرستید. بنابراین پیروی حضرت ابوطالب از دین حضرت عبدالمطلب علیه‌السلام در حقیقت، پیروی از آیین توحید بوده است.

سوم. در پاسخ به این مطلب که کسی نماز خواندن حضرت ابوطالب علیه‌السلام را ندیده بود، پاسخ داده‌اند که اصولاً تا پیش از هجرت، نماز، واجب نبوده و حکم نافله داشته است.

چهارم. در جواب کسانی که گفته‌اند پیامبر در تشییع جنازهٔ حضرت ابوطالب علیه‌السلام حاضر نشد و بر جنازهٔ او نماز نخواند، علاوه بر ذکر گزارش‌هایی که دربارهٔ شرکت در تشییع جنازهٔ عمویشان آمده است، آورده‌اند که تا آن زمان هنوز نماز میت وضع نشده بود.

تحلیل علل و عوامل تاریخی و سیاسی این رویکرد

در این زمینه، یکی از صاحب نظران نکات قابل اعتنایی را پیش چشم نهاده است:

«عقیده درست آن است که روایات مشرک و جهنمی بودن ابوطالب، کذب و جعلی است و این نظر را نه با بررسی اسناد و محتوای این روایت‌ها – که دیگران مفصل انجام داده‌اند – بلکه با توجه به قراین و شواهد تاریخی می‌توان داشت. چنان که گزارش شد، ظاهراً اولین بار در ایام خلافت امام علی علیه‌السلام

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

موضوع ایمان و کفر ابوطالب مطرح شد. امویان، حضرت علی علیه‌السلام را که در سابقهٔ او هیچ ضعف و خدشه‌ای نبود، بی‌نماز معرفی کردند، و طبیعی بود که پدر او را نیز مشرک جلوه دهند. امویان این قدر توانایی داشتند که با تهدید و تطمیع، جلوی انتشار اخبار مربوط به ایمان حضرت ابوطالب را بگیرند و در برابر، سفارش جعل احادیثی را بدهند که حضرت ابوطالب در آنها مشرک و جهنمی معرفی شده است. گفتنی است که راوی اصلی حدیث ضحضاح، مغیره بن شعبه، فرماندار دولت اموی است.

تبلیغات رسمی امویان علیه حضرت علی علیه‌السلام و خاندان او حدود یک قرن ادامه یافت، تا این که بنی‌امیه سرنگون شدند و بنی‌عباس بر سر کار آمدند؛ ولی این وضع تغییری نکرد؛ زیرا عباسیان نیز که فرزندان عباس، عموی دیگر پیامبر بودند، در جامعه‌ای که منازعات قبیلگی باز هم در آن رواج یافته بود، با مشکل کمبود افتخارات روبرو بودند. جد بزرگ آنان، عباس، در ابتدا مسلمان نبود و حتی در جنگ بدر به جنگ برادرزاده‌اش آمد و اسیر شد. این درست است که او در مواقعی کمک‌های مؤثری به پیامبر کرد. ولی مسلمانان او را یک مسلمان برجسته و خوش سابقه به شمار نمی‌آوردند. عباسیان پس از قلع و قمع بنی امیه، درگیر منازعه با علویان شدند؛ ضمن این که خود را در برابر فضایل و افتخارات این خاندان، حقیر می‌یافتند. این چنین بود که این خویشاوندان نزدیک نیز، انگیزه‌ای قوی برای تخریب شخصیت عموی بزرگ خود، حضرت ابوطالب، یافتند.

اما فهم این نکته که *چرا حضرت ابوطالب ایمان خود را کتمان کرد*، برای کسانی که با حوادث سیاسی و روابط و مناسبات سیاسی آشنا هستند، چندان دشوار نیست. حضرت ابوطالب در میان پیامبر و قریش، نوعی تعادل و آرامش ایجاد می‌کرد و این به نفع قریش نبود، بلکه به نفع اسلام و پیامبر بود تا فرصتی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

برای ادامهٔ کار پیدا کنند. دیدیم که پس از رحلت حضرت ابوطالب این تعادل و آرامش آن چنان از بین رفت که پیامبر ناگزیر به مدینه مهاجرت کرد. حال اگر حضرت ابوطالب اسلام خود را ابراز می‌کرد، دیگر قادر به ایفای چنین نقشی نبود. در چنین وضعی او در چشم قریش، مسلمان برجسته‌ای بود که آنان به جای گفت و گو با وی، با او به نبرد می‌خاستند و شاید در این هنگام او دیگر قادر به تجهیز آن دسته از بنی‌هاشم که ایمان نیاورده بودند نیز نبود و نمی‌توانست حامی مؤثری برای پیامبر باشد، و نقش کلیدی و منحصر به فرد خود را در ایجاد تعادل و رفع تنش در مکه و به وجود آوردن فضای مناسب برای تبلیغ اسلام از دست می‌داد».[1]

دیدگاه‌هایی دربارهٔ خاستگاه رویکرد مولوی به عدم ایمان ابوطالب

پرسش اساسی این جستار، آن است که چرا برخی از نامدارن خطه تصوّف و عرفان نظری، از جمله مولوی، بدون تحقیق در کتاب و سنت و تاریخ و بدون هیچ میزان علمی، عقیده‌ای مطابق با مکتب خلافت و مخالف با مکتب امامت را برگزیده‌اند. از آنجا که این پژوهش ویژه مثنوی است، پاسخ‌های احتمالی پرسش مزبور چنین به نظر می‌رسد:

۱. دکتر زرین کوب، شاید در دفع و رفع محتاطانه این دیدگاه است که می‌نویسد:

«... از این رو عجب نیست که [مولوی] از آراء و مقالات فرقه‌هایی مثل شیعه و خوارج که در محیط زندگی و اندیشگی او نقش بارزی نداشته‌اند، جز به

۱. بدین ترتیب مجموعه علل و انگیزه‌های سیاسی، مبنای این افسانه پردازی و تحریف حقایق گردید. مع الاسف نسلهای بعد اهل تسنن نیز با تکرار بی تحقیق این دروغ بزرگ تاریخی، یاریگر تزویر شدند و این مجموعه بزرگ از شواهد و قرائن بر خلاف عقیدهٔ عوامانه رایج میان عوام اهل تسنن را نادیده گرفتند. قنوات، عبدالرحیم، دانشنامه امام علی علیه‌السلام، صص ۱۳٦ تا ۱۳۹.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

ندرت یاد نکند و آنچه از آنها می‌گوید، نیز حاکی از آشنایی دقیقی با مبادی و عقاید آنها نباشد. در واقع راجع به این دو فرقه که از اقدم مذاهب و فرق اسلامی بوده‌اند، آنچه مولانا ذکر می‌کند، مجمل و مبهم و حاکی از عدم آشنایی عمیق است...

... و از رسم تعزیت روز عاشورا در نزد شیعه حلب با تعریض یاد می‌کند، در سراسر مثنوی هیچ نشانی از آشنایی درست با عقاید و مقالات قوم مشهود نیست... چنان که در باب ایمان ابوطالب علیه‌السلام بر خلاف قول شیعه و با آن که در بین اهل سنت هم در نفی آن توافقی نیست، در عدم ایمان وی تأکید دارد...» (سرّنی، ج ۱، ص ۴۵۵-۴۵۷)

۲- نیز می‌نویسد: «... بدین گونه وجود صحابه در سلسله اسانید، احادیث نبوی را در نزد صوفیه از نقد و تدقیق بی‌نیاز می‌داشت... مولانا حدیث رسول را در مرتبه‌ای از قدس و عظمت می‌یابد که هیچ گونه نقد و بحثی در صحت صدور آن را هم مجاز نمی‌داند؛ چنان که صحابه را نیز چون در همه احوال صدق و عدل می‌پندارد، در توثیق و تعدیل آنها به عنوان ناقل یا راوی حدیث، حاجت به اهتمام و تدقیق نمی‌یابد. (همان، ص ۳۸۴)

۳- نیز می‌نویسد: «... بدین گونه اشتمال بر معانی و لطایف قرآنی در مثنوی تا حدی است که از این کتاب نوعی تفسیر صوفیانه موافق با مذاق اهل سنت می‌سازد...» (همان، ص۳۴۲)

و همچنین: «... در شرح و تفسیر تمام احادیث و حتی در طرز تمسک و استشهاد بدانها نیز، مولانا، چنان که از وی باید انتظار داشت، مشرب متصوفه را ملاک می‌سازد. (همان، ص۳۸۷)

۴- دکتر محمدرضا شفیعی کدکنی می‌نویسد: «.... عرفان و دینی که در مرکز آن

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

عناصری از «پارادوکس» وجود نداشته باشد، ظاهراً، نمی‌توان یافت (نمونه‌اش: تثلیث در آئین مسیح و مسأله آفرینش ابلیس در الهیات اسلامی و ...). در مرکز تمام تجربه‌های دینی، عرفانی و الهیّاتی بشر، این «ادراکِ بی چه گونه» باید وجود داشته باشد و نقطه‌ای غیر قابل توصیف و غیر قابل توضیح با ابزار عقل و منطق، باید در این گونه تجربه‌ها وجود داشته باشد و به منزلهٔ ستون فقرات این تجربه‌ها قرار گیرد.» (شفیعی کدکنی، محمدرضا، مجله بخارا، ش ۳۸، مهر و آبان ۱۳۸۳، ص ۱۸۹-۱۹۶)

۵- یک عرفان پژوه می‌نویسد: «.... معمولاً هر عرفانی در هر فرهنگی، احوال خویش را بر وفق آیینی که در دامن آن پرورش یافته است، تعبیر می‌کند و اگر از سخت گیری و تعصب فراتر رفته باشد، می‌تواند معتقدات دینی خویش را کنار بگذارد و همچنان آگاهی عرفانی‌اش را حفظ کند.» (استیس. والتر. عرفان و فلسفه ترجمه بهاءالدین خرمشاهی، ص ۳۵۶)

۶- محققی دیگر چنین می‌نویسد: «تجربه عرفانی، همانند سایر اَشکال تجربه، متأثر از شرایط و قیود پیشین خود است و زمینه‌های فرهنگی اجتماعی عارف، در واقع شکل دهنده تجربه نهایی وی هستند.» (کیتز، استیون، مقاله «زبان، معرفت شناسی و عرفان» در کتاب عرفان و تحلیل‌های فلسفی، به نقل از فصلنامهٔ حوزه و دانشگاه، شماره ۳۸، ص۲۸۰. نیز برای مطالعه بیشتر ر.ک. وحی و افعال گفتاری ص ۱۰۳- ۱۲۵ و تجربه دینی صص ۱۶۸-۱۷۴ و ۳۱۷-۳۱۹)

نقد و بررسی دیدگاه‌های یاد شده

پاسخ ۱- علی الظاهر چنین است. از مجموعه آنچه در باب ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام در این پژوهش گذشت، می‌توان پذیرفت که هیچ نشانی از آشنایی درست مولوی با عقاید شیعه در سراسر مثنوی مشهود نیست، هم چنان که محققان خاطر نشان کرده‌اند، و آنچه مولوی راجع به این گروه اهل ایمان ذکر می‌کند، مجمل و مبهم و حاکی از عدم آشنایی عمیق وی با معارف جعفری است. ولی دور از نظر نداریم که به گفتهٔ دکتر زرین‌کوب: «حماسه روحانی مثنوی در

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

قالب و صورت یک منظومه تعلیمی است که شریعت و حقیقت را از دیدگاه طریقت با خطاب‌های اقناعی و حجت‌های قیاسی با محتوای قرآن، حدیث، حکم، امثال، قصص و حکایات مطرح می‌سازد... در همه احوال هدف تعلیمی خویش را نیز دنبال می‌کند.» (سرّنی ۱۲۱/۱ تا ۱۲۳)

پاسخ ۲- برای دریافت سستی این پندار، از خواننده گرامی تقاضا می‌کنیم مراجعه فرمایند به مقالات اینجانب در نقد بخش‌هایی از مثنوی تحت عناوین «فانوس خیال» (مجله اختصاصی گروه زبان و ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران ، پائیز ۱۳۸۰، ش سوم، دوره سوم)، «سفینه صوفی»، (همان مجله، تابستان و پائیز و زمستان ۱۳۸۱، ش ۶ و ۷ و ۸) «دکان فقر»، (همان مجله، تابستان و پائیز ۱۳۸۱، ش ۱۶۳-۱۶۲)، «بانگ صفیر»، (همان مجله، پائیز ۱۳۸۴، ش ۲- ۱۷۵، دوره ۵۶)، «باز اسپید»، (همان مجله، زمستان ۱۳۸۴، ش ۲-۱۷۶)

پاسخ ۳- در این پاسخ تردیدی نداریم. اما در اینجا این نکته شایان توجه است که دیدگاه صاحب منظومه سترگ تصوف در موضوع بحث (ایمان حضرت ابوطالب علیه‌السلام) دیدگاه عالمان بسیار متعصب سنّی است و به هیچ روی با آنچه در تصوف از گشادگی صدر و وسعت نظر و ... ادعا می‌شود، سازگار نیست، بلکه عیناً بازتاب اندیشه متعصب‌ترین عالمان عامّه است. این خود نکته‌ای شگفت است که به گفتهٔ زرین‌کوب: «.... چیزی از این اغماض و تسامح را که مولانا در باب گذشته عکرمه و ابوسفیان دارد، در مورد گذشتهٔ عباس بن عبدالمطلب نیز نشان می‌دهد... امّا در مورد ابوطالب - عم بزرگ و حامی و مربی و مدافع رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که در باب وی حدیث هم هست که «مانالت منی قریش شیئا حتی مات ابوطالب» و در هر حال، قول در ایمان وی کمتر از قول خلاف آن قابل اعتماد نیست- مولانا این اندازه تسامح و اغماض را مرعی نمی‌دارد و بر وفق آنچه در بعضی روایات عامه آمده است وی را از نیل به ایمان بی‌بهره نشان می‌دهد....

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

با توجه به تسامح و اغماض مصلحت جویانه‌ای که مولانا در باب گذشته ابوسفیان و عکرمه بن ابی‌جهل نشان می‌دهد، تصریح به عدم ایمان ابوطالب در این موضع مثنوی خالی از غرابت به نظر نمی‌آید و پیدایست که چنان کس را هم به آسانی نمی‌توان به تعصبات عامیانه منسوب کرد.» (زرین کوب، عبدالحسین، بحر در کوزه، ص ۸۸ تا ۹۰)

در خصوص جملهٔ آخر این نظر، باید پرسید: چرا نمی‌توان؟ و این دیدگاه جز این چه محملی می‌تواند داشت؟ در حالی که استاد، خود، در تعلیقات کتاب خویش، نکته‌ها و مآخذی در ردّ دیدگاه مولوی ارائه کرده است (همان، ص۴۷۴)

پاسخ ۴- اگر سخن نویسنده را در خصوص برخی آثار ناب هنری بتوان اثبات کرد ـ و این خود نیز به دلایلی متقن و ارائه نمونه‌هایی درست نیاز دارد ـ ظاهراً نمی‌توان این گونه استدلال را شامل «منظومه تعلیمی تصوف» دانست، چرا که به گفتهٔ دکتر زرین‌کوب: «... مثنوی هیچ جا از بینش فلسفی خالی نیست و کمتر مسأله‌ای از اُمّهات مباحث اهل فلسفه هم هست که مولانا آن را در اینجا مطرح نکرده باشد و جوابی برهانی یا تمثیلی به آن نداده باشد... (سرّنی، ج۱ ص۴۶۰)

نیز گوید: «در هر حال، بر خلاف معنی رمزی که مثنوی را یک حماسهٔ روحانی می‌کند، قالب و صورت ظاهری مثنوی از آن یک منظومه تعلیمی می‌سازد... در همه احوال هدف تعلیمی خویش را دنبال می‌کند... (سرّنی، ج۱ ص۱۲۲ و ۱۲۳)

نیز باید گفت: اگر نویسنده محترم مقاله در زمینه‌هایی خاص به پارادوکس دچار است، تسرّی این امر به مجموعه تفکر اسلامی، هیچ دلیل قانع کننده ندارد. از جمله باید اشاره کرد که مرحوم علامه طباطبائی در المیزان در خصوص آفرینش ابلیس و رد شبهه‌های آن مطالبی دارد که نویسنده محترم را بدان ارجاع می‌دهیم. (ترجمه المیزان، ج ۱۵، ص ۲۳-۹۱)

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

پاسخ ۵- شاید بتوان گفت: پاسخ واقعی این جهت‌گیری مولوی در موضوع مورد نظر، همین است؛ البته با افزودن این نکته سنجی شگرف که حقیقت مطلب را به بهترین وجه عرضه کرده است:

«... سلوک که در تاریخ معرفت سابقه‌ای بس کهن دارد ـ سه گونه است:

۱- سلوک صناعی. ۲- سلوک التقاطی. ۳- سلوک الهی.

با سلوک به روش اوّل و دوم، احوالی و آثاری پدید می‌آید، و قدرتی برای نفس به هم می‌رسد، چنان که برخی از این آثار و احوال، با سخنانی جذّاب و بیانی دلپذیر، در کتب عارفان ـ چه به نظم و چه به نثر ـ ذکر شده است، لیکن وصول به حقیقت معرفت و کمال قرب، تنها و تنها با سلوک الهی میسّر است. و سلوک الهی، منحصر است به عمل بر طبق فقه معصوم علیه السلام (مَن أرادَ اللّهَ بَدَ أبِکُم ، و مَن وَحَّدَهُ قَبِلَ عنکُم)، زیرا جز معصوم علیه السلام کسی همهٔ رموز راه، و شئون اعمال، و اسرار تقرّب را نمی‌داند. از این رو به سلوک و اظهارات سالکانی که راه را از طریق یاد شده نپیموده‌اند، اعتمادی نیست، به ویژه که برخی از اظهارات آنان هیچگونه محمل صحیحی نمی‌تواند داشت. علاّمه طباطبائی با توجّه به این مسائل و مراحل، و برخی از اظهارات شیخ ابن عربی، دربارهٔ وی چنین اظهار داشته‌اند: «چطور می‌شود محیی الدّین را اهل طریق دانست، با وجودی که متوکّل را از اولیای خدا می‌داند؟» بنابراین، بزرگانی را که در فرهنگ و تمدّن اسلامی مقامی دارند نباید مطلق کرد، و اگر ارتباط تام و کامل و عملی با معصوم علیه السلام نداشته‌اند نباید کامل شناخت.» (محمدرضا حکیمی، اجتهاد و تقلید در فلسفه، ص ۲۲۱-۲۲۰)

گفتار خود را با این حدیث شریف امام ابوالحسن الرضا علیه السلام حُسن ختام می‌دهیم که فرمود:

بسم اللّه الرّحمن الرّحیم، أما بعد، فانّک إن شککت فی ایمان ابی طالب کان مصیرک الی

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

النار. (الغدیر، ۳۹۵/۷ حدیث ۳۰)

منابع

(علاوه بر قرآن کریم و منابع موارد یاد شده در مقاله)

۱. *ابن ابی‌الحدید، عبدالحمید. شرح نهج البلاغه*، بتحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، بیست جزء در دو مجلد افست از طبع مصر الطعه الثانیه ۱۹۶۵م.

۲. ابن عربی، محی‌الدین. *الفتوحات المکیّه*، قرأه و قدّم له نواف الجرّاح، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲هجری ۲۰۰۴م، دار صادر، بیروت.

۳. استعلامی، محمد. *شرح مثنوی*، چاپ سوم، ۱۳۷۵، انتشارات زوّار.

۴. الموسوی، سید عبدالرحیم. *سیّد البطحاء ابوطالب علیه‌السلام*، الطبعه الاولی، ۱۴۲۲، المجمع العالمی لاهل البیت علیهم‌السلام، قم.

۵. انقروی، اسماعیل. *شرح کبیر انقروی بر مثنوی*، جزو اول از دفتر ششم، ترجمه دکتر عصمت ستارزاده به کوشش دکتر احمد محمدی (ملایری)، چاپ اول، ۱۳۷۴.

۶. بلخی، جلال‌الدین. *مثنوی*، ترجمه و شرح و قدمّ له د. ابراهیم الدسوقی شتا، ۱۹۹۷. طبع بالهیئه العامه شئون المطابع الأمیریه.

۷. بلخی، جلال الدین. *مثنوی*، تصحیح: دکتر توفیق سبحانی (نسخه قونیه)، چاپ اول، بهار ۱۳۸۳، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.

۸. ثعلبی، احمد بن محمد. *الکشف و البیان*، دراسه و تحقیق الامام ابی محمد بن عاشور، مراجعه و تحقیق الاستاذ نظیر الساعدی، الطبعه الاولی ۱۴۲۲ هجری – ۲۰۰۲م.

۹. جامی، عبدالرحمان. *سلسله الذهب*.

۱۰. جعفری، محمدتقی. *تفسیر و نقد و تحلیل مثنوی*، قسمت اول از دفتر ششم، ۱۳۵۳ چاپخانه حیدری.

۱۱. رازی، نجم الدین. *مرصاد العباد*، به اهتمام دکتر محمد امین ریاحی، چاپ پنجم ۱۳۷۳، انتشارات علمی و فرهنگی.

۱۲. زرین‌کوب، عبدالحسین. *بحر در کوزه*، چ هفتم، ۱۳۷۶، علمی، تهران.

۱۳. زمانی، کریم. *شرح جامع مثنوی*، دفتر ششم، چاپ اول، ۱۳۷۸، انتشارات اطلاعات.

۱۴. شهیدی، سیدجعفر. *شرح مثنوی*، دفتر ششم، چاپ اول، ۱۳۸۰، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]

[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]

۱۵. فروزانفر، بدیع‌الزمان. *احادیث و قصص مثنوی*، ترجمه کامل و تنظیم مجدد از دکتر حسین داودی، چاپ دوم ۱۳۸۱، امیر کبیر.
۱۶. فروزانفر، بدیع الزمان. *مآخذ قصص و تمثیلات مثنوی*، چاپ سوم، ۱۳۶۲، امیر کبیر.
۱۷. فوت، وین پراود. *تجربه دینی*، ترجمه عباس یزدانی، چاپ دوم، بهار ۱۳۸۳، انتشارات طه، قم.
۱۸. قائمی‌نیا، علیرضا. *وحی و افعال گفتاری*، چاپ اول بهار ۱۳۸۱، انجمن معارف اسلامی، قم.
۱۹. گولپینارلی، عبدالباقی. *نثر و شرح مثنوی شریف*، جلد سوم (دفتر پنجم و ششم)، ترجمه و توضیح از دکتر توفیق سبحانی، چاپ دوم، زمستان ۱۳۷۴، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
۲۰. میبدی، رشیدالدین. *کشف الاسرار و عدّه الابرار*، به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ۱۳۳۹، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۱. نظامی، *شرفنامه*، تصحیح برات زنجانی، چاپ اول، تابستان ۱۳۸۰، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۲. نظامی، *مخزن الاسرار*، تصحیح برات زنجانی، چاپ اول آبان ۱۳۷۰، انتشارات دانشگاه تهران.
۲۳. نیکلسون، آرنولد. *شرح نیکلسون بر مثنوی*، ترجمه و تعلیق حسن لاهوتی، ویراستار بهاءالدین خرمشاهی، چاپ اول، ۱۳۷۴، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۴. هجویری، ابوالحسن. *کشف المحجوب*، تصحیح و تعلیق دکتر محمود عابدی، چاپ سوم، ۱۳۸۶، انتشارات سروش.
۲۵. همایی، جلال الدین. *مولوی نامه*، چاپ نهم، ۱۳۷۶، مؤسسه نشر هما.

[Downloaded from mail.safinahmagazine.ir on 2026-11-20]
[DOR: 20.1001.1.17350689.1394.13.49.7.8]